

درس نوشتار

مبانی فلسفی سلامت عادلانه



مدرس:

دکتر اکبر شهریوری

مشاور ریاست دانشگاه علوم پزشکی ایران
در امور اخلاق حرفه‌ای

جلسه ۱۷



انجمن علمی-دانشجویی
اخلاق پزشکی
دانشگاه علوم پزشکی ایران

نظریه عدالت اجتماعی (۳)

عدالت و حقوق بشر

جلسه قبل در مورد برخی از چالش‌های پیش روی نظریه عدالت اجتماعی صحبت کردیم. در ادامه بحث باید اشاره کنم که این نظریه، باید تبیینی شفاف میان عدالت و حقوق بشر داشته باشد تا بتواند پاسخ‌گوی تعارض‌های احتمالی حقوق اساسی بشر و عدالت اجتماعی باشد. از نظریه‌های اخلاقی و سیاسی چنین استنباط می‌شود که عدالت متضمن شاخه خاصی از اخلاق است که به برخی ادعاها در خصوص الزامات اخلاقی تجسم می‌بخشد. این ادعاها غالباً بدون قید و شرط، بسیار معنادار و بارزش‌اند و به سادگی تحت الشعاع دیگر روابط اخلاقی یا حتی خدمات اجتماعی و رفاهی قرار نمی‌گیرند. چنین ادعاهایی اغلب درست‌اند و وظایفی را به دیگران تحمیل می‌کنند که موجب رضایت خاطر آن‌ها می‌شود. بر این اساس، باور به این که خط‌مشی یا اقدامات دولت و یا فلان نهاد اجتماعی نادرست است، حکایت از آن دارد که برخی وظایف با همه احترامی که برای ادای آن قائلیم، نقض شده و به برخی حقوق افراد تجاوز شده است. بنابراین می‌توان گفت که زبان حقوق، تعبیر کوتاهی برای بیان اهمیت اخلاق با محوریت عدالت است.

انجمن علمی-دانشجویی
اخلاق پزشکی
دانشگاه علوم پزشکی ایران

با این حال زبان عدالت و حقوق، زبان مشترکی برای واژگان حقوقی و اخلاقی فراهم می‌آورد که استفاده از این واژگان هم در اخلاق و هم در حقوق، افراد را دچار سردرگمی می‌کند. انسان براساس حقوق قانونی خود مطالباتی دارد که توجیه آن‌ها نه تنها مستقل از نهادهای انسانی امکان‌پذیر نیست، بلکه موضوع قراردادهای انسانی نیز قرار می‌گیرد. لذا اغلب ادعا می‌شود که حقوق قانونی، ماهیتاً همان حقوق سازمانی و شکلی آشنا از حقوق ارتباطی است و در شرایطی شکل می‌گیرند که ارتباط شناخته‌شده حقوق، میان گروه‌هایی مشخص از افراد وجود داشته باشد. حقوق طبیعی عمومی یا حقوقی که معمولاً به عنوان حقوق اساسی بشر^۱ از آن یاد می‌شود، اغلب متفاوت از حقوق به شکل شناخته‌شده آن است. حقوق بشر ریشه در اخلاق دارد و بنابراین منحصراً ساخته و پرداخته مقررات سازمانی نمی‌باشد. یک روش برای تشریح مبانی این حقوق توجه به مفهوم سودمندی آن‌هاست. بر این اساس، اصلی‌ترین عملکرد این حقوق، اهمیت‌دادن به مصالح و

منافع دیگران است و در صورتی که افرادی هم‌تراز وجود داشته باشند، تامین یک بعد از ابعاد نیک‌زیستی یکی از این افراد، دلیلی کافی برای تحمیل وظایفی به دیگران است. برای تحقق چنین دیدگاهی باید تصمیم‌گیری کرد که چه منافعی اهمیت بیشتری دارند. بسیاری از نظریه‌های حقوق طبیعی با چنین نگاهی از نیک‌زیستی بشر آغاز و درخصوص اهمیت خاص آن‌ها بحث و گفت‌وگو می‌کنند. نظریه ابعاد مهم نیک‌زیستی را می‌توان به عنوان گزینه احتمالی برای تبیین اصول مهم قابل‌توجیه برای حقوق بشر در نظر گرفت. یکی از دلایل اصلی برای تصور این که این نظریه ممکن است بتواند این نقش را به عهده بگیرد، این است که هر فردی برای لیست عملکردهای ارزشمندش با آزمون نوسام مواجه می‌شود. راولز نیز برای شناسایی مصالح پایه‌ای، ادعا می‌کند که هر فقره‌ای که در لیست وی است، قابل‌توجیه می‌باشد. وی می‌گوید همیشه منطقی است آن مصالحی را بخواهیم که دیگران نیز آن‌ها را خواهند خواست.

اعتراضی که به مفهوم مصلحت و خیر به عنوان دلیلی برای حقوق بشر بیان می‌شود، بر این نکته تأکید دارد که این مفهوم بهترین شاخص برای تعیین عملکرد حقوق نیست. رقیب اصلی مفهوم یادشده، «نظریه انتخاب»^۲ است. به موجب این نظریه، عملکرد اصلی حقوق تضمین آزادی فردی برای اطمینان از انتخاب‌های حمایت‌شده و عدم دخالت دیگران برای یک زندگی آزاد است. همان‌گونه که رونالد دورکین^۳ خاطر نشان می‌سازد، اگر به حقوق به عنوان الزاماتی مطلق نگریسته نشود، آن‌ها محدودیت‌هایی ایجاد می‌کنند که سبب وجه‌المصالحه قرار دادن سایر اهداف، نظیر فایده‌رسانی در جامعه می‌شوند.

فهرستی که در نظریه عدالت اجتماعی از ابعاد نیک‌زیستی ارائه شده است، شامل حقوق ایجابی و حق بر آزادی است. مفهوم توسعه حقوق به حقوق ایجابی، این است که دستیابی به برخی اهداف ضرورتاً بر تعقیب دیگر اهداف اولویت دارد. محدود کردن برخی اشکال مداخلات ممکن است ظاهراً ارزشمندتر از

فایده‌رسانی به جامعه باشد، اما برخی نگرانند که فهرست حقوق ایجابی بی‌جهت حقوق رایج افراد را چنان بزرگ جلوه دهد که محدودیت‌های زیادی را در دنبال کردن نیک‌زیستی در تمام اشکال آن به همراه داشته باشد. گرچه نگرانی درخصوص بزرگ‌نمایی حقوق اهمیت دارد، ولی نگرانی درخصوص نیازهای برآورده‌نشده نیز خالی از اهمیت نیست. عده‌ای بر این باورند که مفهوم اصلی حقوق نه انتخاب و نه منافع فرد است، بلکه منظور برآورده شدن نیازهای پایه‌ای^۴ و بنیادین وی است.

بر این اساس، ریشه حقوق بشر را باید در نیازهای بشر جست‌وجو کرد. این حقوق صرفاً تابع ارتباطات بشر نیست و به اعتقاد لوماسکی^۵ سه ویژگی کلی دارد. اولاً همه به آن‌ها نیازمندند، ثانیاً کاملاً متکی به فرد و فارغ از دیگران است و ثالثاً بی‌ارتباط با تفاوت‌هایی است که افراد در اهداف خود دنبال می‌کنند. به اعتقاد برخی، تنها حق آزادی (و نه حقوق ایجابی) واجد این معیار است. حق آزادی ضرورتی انکارناپذیر و همگانی

است. ما همه به عدم مداخلاتی نیازمندیم که با حق بر آزادی تضمین می‌شود. ارزش این نوع حقوق به طور کلی مستقل از اهداف خاصی است که هر کدام از ما در جست‌وجوی آنیم. بنابراین حق آزادی به جایگاه ما به عنوان موجودات انسانی بستگی دارد و نه به رابطه بین صاحبان حقوق خاص و بخش‌های ویژه‌ای که وظیفه برآوردن نیازهای آنان را به عهده دارند. ادعای مخالفین نظریه عدالت اجتماعی این است که ابعاد نظیر سلامتی یا خردورزی، شروط لوماسکی را در تعریف حقوق بشر برآورده نمی‌کنند، چرا که تأمین آن‌ها نیازمند به تحمیل وظایفی بر دیگران است که این امر، شروط دوم و سوم را زیر سؤال می‌برد. به هر حال باید پذیرفت که ابعاد معرفی‌شده برای نیک‌زیستی در نظریه عدالت اجتماعی، علاوه بر حقوق آزادی، حقوق ایجابی را نیز گسترش داده‌است و این امر می‌تواند با ماهیت حقوق بشر در تعارض باشد.

عدالت اجتماعی و برابری

بنا بر نظریه عدالت اجتماعی، عدالت، تأمین و حفظ شرایط اجتماعی لازم، به منظور برخورداری

از نیک‌زیستی کافی در تمام ابعاد مهم آن برای هر فرد است. از این رو می‌توان گفت نظریه عدالت اجتماعی در تعارض کامل با نظریه فایده‌گروی است. طرفداران نظریه فایده‌گروی نگران نتایج و پیامدهای عمل‌اند، و هدف فایده‌گرایان کسب حداکثر فایده است. نظریه عدالت اجتماعی نه از نظریه پیامدگروی حمایت می‌کند و نه مدافع نظریه فایده‌گروی است، بلکه به شرایط اجتماعی و چگونگی تأثیر آن‌ها بر برخی آرمان‌های نیک‌زیستی انسان می‌پردازد. بحث در این‌جا صرفاً محدود به نتایج نامطلوب ناشی از مداخله دولت در توانایی افراد برای اعمال کنترل بر زندگی خودشان است. بر این اساس نظریه عدالت اجتماعی در مفهوم وسیع آن، متضمن این مفهوم است که برخی انواع نابرابری‌ها نیازمند توجیه اخلاقی‌اند. این الزام به تنهایی نظریه عدالت اجتماعی را از نظریه فایده‌گروی متمایز می‌سازد، زیرا نظریه فایده‌گروی به دنبال این دیدگاه نیست که برای نابرابری‌هایی از این دست به دنبال توجیه باشد. اما سؤال مهم این است که رابطه میان نظریه عدالت اجتماعی با نظریه‌های کاملاً مساوات‌طلبانه عدالت چگونه است؟ به باور

واضعین نظریه عدالت اجتماعی نظریه‌های مساوات طلب جنبه‌ای غیرقابل تبدیل از عدالت را مورد تأکید قرار می‌دهند که نسبتاً آرمانی است ولی عدالت اجتماعی بیشتر نگران روند توسعه عدالت در مقایسه با دیگر موضوعات است و از این رو مانند راولز و حامیانش تنها نگران کم‌بهره‌ترین افراد جامعه نیست. قبلاً به این نکته اشاره کردیم که ادعای بیشتر مساوات‌طلبان این است که برابری فی‌نفسه ارزشمند است و از این رو عدالت نیازمند برابری است و راه رسیدن به زندگی آرمانی احترام به دیگران و برابرانگاری آنان است. بسیاری از نظریه‌پردازان رفاه اجتماعی، نظریه‌پردازان منبع‌محور و حتی حامیان نظریه قابلیت‌ها نیز اتفاق نظر دارند که قابل قبول‌ترین نظریه عدالت،

گرچه این نظریه به شش بعد مجزای نیک‌زیستی اعتبار می‌بخشد، اما میزان کفایت آن برای هر یک از این ابعاد متفاوت خواهد بود. برای برخی از ابعاد نیک‌زیستی، کافی بودن، خود نیازمند برابری است و برای برخی دیگر از ابعاد، در شرایط سخت اجتماعی، کفایت با نابرابری میان افراد در برخی ابعاد مهم نیک‌زیستی مورد تهدید قرار نمی‌گیرد. وقتی اعتراضات جدی به نفس برابری وجود دارد، قدرت چنین مباحثی وابسته به ارزشی است که برای برقراری مساوات یا به هدف مساوات‌طلبی داده می‌شود. از آن جا که در این نظریه گاهی فرض بر این است که کافی بودن، لازمه برابری است، باید دانست که چه موقعی چنین اعتراضی مناسب و بجا و چه هنگام نابجاست.

شکلی از مساوات‌طلبی است که هدف نهایی آن برابری است ولی در این که نگرانی اصلی عدالت باید معطوف به نتیجه باشد یا وسایل منتج به نتیجه، یا این که برابری در چه چیزی مدنظر است با یک‌دیگر اختلاف دارند. ظاهراً در نظریه عدالت اجتماعی، کافی بودن نیک‌زیستی هدف اصلی عدالت محسوب می‌شود نه برابری آن.

اصول برابری و اولویت در نظریه عدالت اجتماعی
جمع‌بندی مختصری از دیدگاه مساوات‌طلبانه را می‌توان در ادعای موجز درک پارفیت^۱ مشاهده کرد. وی اذعان دارد که نابرابری در جوامع امری

واقعی و اجتناب‌ناپذیر است و کاملاً مشهود است که برخی افراد به مراتب بدتر از دیگران زندگی می‌کنند، ولی با این حال وی مساوات‌طلبی را از شبهات منتقدین مصون نمی‌داند. یکی از مشهورترین و تأثیرگذارترین این شبهات، شبهه هم‌سطح‌سازی به سمت پایین^۷ است. مبنای این شبهه این است که اگر هدف، یکسان‌سازی است، این یکسان‌سازی می‌تواند با کاهش سطح نیک‌زیستی افراد مرفه و رساندن آن به سطح نیک‌زیستی افراد فقیر محقق شود. کلیه نظریه‌های مساوات‌طلب به دنبال ارتقاء سطح نیک‌زیستی فقرا و لیکن در همین راستا ممکن است کاهش چشم‌گیری نیز در سطح نیک‌زیستی افراد ثروتمند ایجاد شود. سؤال اینجاست که اگر هدف برابری همگانی است، چه دلیلی برای نپذیرفتن نمونه‌هایی از یکسان‌سازی به سمت پایین وجود دارد؟ می‌توان گفت که چالش اصلی در بیان این سؤال است که مبانی اخلاقی برای حمایت از اقدامات اجتماعی که در آن همه تقریباً یکسان‌اند و هیچ‌کس در آفرینش بر دیگری

امتیازی ندارد، چیست؟ این که حتی در مواردی که امکان زندگی کاملاً ایده‌آل برای هیچ‌کس وجود ندارد، برابری از ارزش اخلاقی قابل‌قبول و محکمه‌پسندی برخوردار باشد، برای منتقدین قابل‌پذیرش نیست.

اعتراض به یکسان‌سازی افراد، نوعی انتقاد عمومی علیه نظریه‌های مساوات‌طلبی است. یک تجربه متأسفانه که چالش‌ها را بیشتر نمایان می‌سازد، تصویرپردازی دنیای تقسیم‌شده درک پارتیت است. وی از ما می‌خواهد دو دنیای الف و ب را تصور کنیم که به گونه‌ای تقسیم شده‌اند که در دنیای الف، تمام افراد برابرند، اما شرایط به حدی سخت است که زندگی‌کردن ارزشی ندارد ولی در دنیای ب، درجه نابرابری قابل‌توجه است، اما حتی افراد سطح پایین‌تر نیز تا حد زیادی زندگی بهتری نسبت به افراد دنیای الف دارند. به نظر منتقدین دور از انتظار است که نتیجه بگیریم، دنیای الف به ظاهر بهتر از دنیای ب است. چالش موجود در مقابل دلیلی است که در تمام شرایط، برابری را به‌خودی‌خود یک آرمان جذاب تلقی می‌کند. دو جامعه الف و

ب را در نظر بگیرید که در یکی از آن‌ها، مثلاً جامعه الف، نیمی از افراد نابینا و نیمی دیگر بینا، در حالی که در جامعه ب همه نابینا می‌باشند. اگر تصور شود که هر برابری ذاتاً اهمیت اخلاقی دارد، باید حکم کنیم جامعه ب حداقل در برخی جهات بهتر از جامعه الف است. ظاهراً مساوات‌طلبان باید بپذیرند که ترجیح جامعه ب بر جامعه الف، به منزله کاهش سطح نیک‌زیستی نیمی از جامعه و عدم ارتقاء سطح نیک‌زیستی دیگران است و این امر از منطق محکمی برخوردار نیست.

شایان ذکر است که گاهی اوقات آرمان افزایش فایده‌رسانی، کم و بیش مشکل‌سازتر از آرمان برابری به نظر می‌رسد. گرچه افزایش فایده از

اهمیت اخلاقی خاصی برخوردار است، ولی ملاحظات دیگری نظیر حقوق افراد می‌تواند این اهمیت اخلاقی را زیر سؤال برد. مثال کشتن دو نفر برای نجات بیست نفر، آشکارترین مثال نقض حقوق انسانی به واسطه افزایش فایده‌رسانی است. تنها افرادی که از روی شیطنت از فایده‌گرایان حمایت می‌کنند، بر این باورند که فایده‌رسانی بیشتر، هیچ تعارضی در

چارچوب اخلاقی ایجاد نمی‌کند. منتقدین فایده‌گروی بر این نکته اصرار دارند که فایده حداکثری، تمام اخلاق نیست. این امر گاهی لازم و گاهی ممنوع است. برای مثال راولز با دفاع از مساوات‌طلبی بر این امر تأکید می‌کند که گاهی اوقات نتایج عمل، با اینکه اهمیتی اخلاقی دارد ولی حمایت از آن احمقانه به نظر می‌رسد.

بنابراین نکته عمده و سیاست نخست مساوات‌طلبان این است که به برابری به‌عنوان یک خیر مستقل یا آرمان اخلاقی غیرقابل‌انکار نگاه کنند ولی بر این نکته نیز تأکید دارند که این آرمان نیز همچون سایر آرمان‌ها با انتقادات مواجه است. مساوات‌طلبان می‌دانند که برابری اگر چه مفهومی فراگیر و جامع است، ولی ممکن

است جای خود را به دیگر ملاحظات اخلاقی نظیر حمایت از آزادی بدهد. البته این امر دلیلی بر نامناسب بودن آن در اعمال نظریه عدالت توزیعی نیست و اعتراض به یکسان‌سازی بر اساس انزجار ذاتی پدیده‌شناسی آن، کمتر قانع‌کننده است. از طرفی، مواردی نظیر اصل

اولویت‌دهی^۸ به اقشار پایین‌تر، حکایت از این دارد که هدف عمده عدالت چیزی برتر از برابری است. این واقعیت که گروهی از افراد از برخی جهات در وضعیت بسیار بدی به سر می‌برند، یا شرایط اقشار پایین به گونه‌ای است که از نیک‌زیستی کافی برخوردار نیستند، یکی از نگرانی‌های اصلی نظریه عدالت اجتماعی است که نسبت به نفس برابری از اولویت بیشتری برخوردار است. با این وجود برخی بر این باورند که آرمان برابری اجتناب‌ناپذیر است و جایگزین‌های اولویت‌دهی باید در نهایت، یکسان‌سازی را مدنظر قرار دهند. برای مثال «اصل تفاوت» یا همان تعبیر راولز از اولویت‌دهی، اجازه نمی‌دهد که افرادی که از نیک‌زیستی کمتری برخوردارند، توسط مرفهین قربانی شوند، اما آسیب‌رساندن به افراد مرفه نیز زمانی که هیچ امتیازی برای اقشار سطح پایین به همراه ندارد، توصیه نمی‌شود. از آن جا که هدف، ارتقاء خیر و سعادت است و نه صرفاً برقراری مساوات، لذا هیچ توزیع مجددی مجاز نیست مگر اینکه به موجب آن، اقشار پایین به

سطح بالاتری برسند. به علاوه اولویت‌دهی به محرومان ضرورتاً باعث برابری در جامعه نمی‌شود، بلکه گاهی می‌تواند برای افراد مرفه بسیار مفید باشد ولی در عوض برای افراد سطح پایین فقط فایده کمی به همراه داشته باشد. به همین دلیل برخی افراد مانند ناگل^۹ معتقدند که هدف اصلی باید برابری باشد زیرا دیدگاه اولویت‌دهی، محدودکننده شرایطی است که تحت آن نابرابری‌ها ممکن است از لحاظ اخلاقی موجه جلوه داده شوند. ولی این نکته را نیز باید در نظر داشت که اصولاً حمایت از برابری، در رقابت با نابرابری‌های افراطی است. در حالی که بسیاری از حامیان راولز انتظار دارند که اصل تفاوت، آسیب افرادی را که در بدترین شرایط به سر می‌برند به حداقل برساند، ولی از لحاظ منطقی این توفیق زیر سؤال است. در مقابل اصل اولویت‌دهی اجازه می‌دهد که اقشار کمتر مرفه به موفقیت‌های بدون قید و شرطی دست‌یابند که در شرایط نسبی امکان دستیابی به آن‌ها کمتر است و در همین حال، اقشار مرفه هم از این نیک‌زیستی نسبتاً کم، بهره‌مند شوند.

بنابراین واضح است که دیدگاه اولویت‌دهی، حتی به نسبت الزامات سخت طرف‌داران نظریهٔ راولز که معتقدند یکسان‌سازی حداکثر فایده را به همراه دارد، تنها به موضوع برابری نمی‌پردازد و بدین‌سان این دیدگاه می‌تواند جایگزینی واقعی برای تعهد به یکسان‌سازی باشد.

اصل دیگری که اولویت را به بی‌بهره‌ترین افراد می‌دهد، اصل کفایت^{۱۰} نام دارد. این اصل، ذات برابری را به‌عنوان هدف منحصربه‌فرد عدالت نفی می‌کند. اما آنچه که باعث جذابیت دوچندان این اصل می‌شود هدف مشخص آن، یعنی حداقل آسیب برای مستمندان و محرومان است. به موجب اصل کفایت، بهبود شرایط افرادی که در بدترین وضعیت ممکن به سر

می‌برند، تنها زمانی عملی است که این افراد به سطح مشخصی از رفاه برسند. عدالت نیازمند آن است که هر فردی از سطح کافی نیک‌زیستی بهره‌مند باشد، نه این که همهٔ افراد سهم مساوی از نیک‌زیستی داشته باشند. اینکه برخی افراد در شرایطی نسبت به دیگران پول کمتری دارند، از

لحاظ اخلاقی توهین‌آمیز نیست، مشکل اخلاقی زمانی ایجاد می‌شود که پول این افراد کفاف زندگی کریمانه‌شان را نمی‌دهد. نظریه‌های کفایت، در نیازمندی‌های توزیع مجدد، چیزی میان مساوات‌طلبی محض و اولویت‌بندی صرف است. این نظریه‌ها نسبت به دیگر نظریه‌های رقیب این مزیت را دارند که استانداردهای حداقلی مشخصی را برای بی‌بهره‌ترین افراد مقرر می‌دارند. نظریهٔ عدالت اجتماعی گرچه به نظریهٔ کفایت نزدیک است ولی برخلاف اصل کفایت فرانکفورت^{۱۱} و اصل تفاوت راولز، برای نگرانی ناشی از نیک‌زیستی اقشار کم‌درآمد پایانی در نظر نمی‌گیرد، به‌ویژه وقتی شرایط آنان به گونه‌ای است که حتی با وجود کفایت در حداقل‌ها، هنوز گذران زندگی برایشان دشوار است. به هر حال این نکته را باید مدنظر داشت که هدف غایی نظریه‌های کفایت، تأمین حداقل معیشت برای افراد است. اگر این هدف را هدف اصلی عدالت بدانیم باید نظریهٔ کفایت را به سمت ابعاد اصلی نیک‌زیستی سوق دهیم. در وهلهٔ اول باید به یاری افرادی شتافت که از

^{۱۱} Harry Frankfurt

^{۱۰} The Sufficiency Principle

نیک‌زیستی کمتری برخوردارند تا به سطح کافی از نیک‌زیستی برسند. ولی نباید در این مرحله توقف کرد، بلکه هم‌زمان باید شفاف‌سازی نمود که کدام یک از نابرابری‌ها، من‌جمله نابرابری‌های نسبی در شرایط اجتماعی مختلف مانند ثروت و درآمد نادرست‌اند.

رویکرد کفایت نیک‌زیستی^{۱۲}

تمرکز نظریه کفایت نیک‌زیستی لزوماً روی درآمد، ثروت یا دیگر منابع موجود نیست. ممکن است این نظریه مستقیماً روی ابعادی از نیک‌زیستی متمرکز شود که دستیابی به آن مستلزم شناسایی بسیاری از منابع مختلف است. ژوزف راز^{۱۳} نگرانی‌های اصلی چنین نظریه‌ای را به‌درستی تبیین می‌کند و نشان می‌دهد که چرا و تحت چه شرایطی نگرانی برای محروم‌ترین افراد باید هدف اصلی و محور عدالت باشد. از نظر راز، افراد گرسنه‌تر، نیاز بیشتری دارند، رنج آن‌ها دردآورتر است و بنابراین، گرسنگی، همان نیاز مبرم این افراد است که ما را نگران می‌کند و باعث می‌شود

اولویت را به آن‌ها بدهیم. پس ظاهراً ما در این حالت نگران برابری نیستیم. در حوزه اصلی فعالیت‌های انسانی، شرط اصلی عدالت در برقراری نظم سیاسی عمومی، عبارت است از واگذار کردن سطحی از قابلیت‌های اصلی به شهروندان. اگر افراد در هر کدام از زمینه‌های اصلی به طور سیستماتیک پایین‌تر از حد آستانه قرار گیرند، باید به‌عنوان موقعیتی ناعادلانه و دردآور به آن نگریست. در این حالت این افراد در واقع نیازمند توجه بیشتری‌اند، حتی اگر در چیزهای دیگر از وضعیت خوبی برخوردار باشند.

بر این اساس نظریه عدالت اجتماعی، آن گونه که در اقتصاد مطرح است، تأکید خاصی به توزیع درآمد و ثروت ندارد. از طرفی این نظریه به دنبال آن نیست که اثبات نماید نابرابری درآمد و یا درآمد زیاد و بیش از حد کفایت، خارج از موضوع عدالت است. در عوض برای این نظریه، هرگونه نابرابری در شرایط اجتماعی که فرد را تا زیر سطح کفایت تنزل دهد، ضرورتاً از اهمیت خاصی برخوردار خواهد بود. بنابراین نابرابری در ثروت و درآمد زمانی اهمیت

خواهند یافت که بر کفایت و یا عدم کفایت ابعاد نیک‌زیستی تأثیر گذارند. آنچه برای نظریه عدالت اجتماعی اهمیت دارد، تشخیص نیازهای اولیه زندگی است که قطعاً این نیازها بر تأمین حداقل سطح منابع اولویت دارد. درخصوص بسیاری از جنبه‌های نیک‌زیستی، درباره عملکرد طبیعی آن‌ها اجماع وجود دارد. بر این اساس، معیارهای اقتصادی کفایت، باید متکی بر نظریه‌های بنیادین ناشی از ابعاد مهم نیک‌زیستی باشند و آن‌ها ابزار اصلی ارزیابی به حساب آیند.

نظریه‌های اقتصادی کفایت به این اجماع رسیده‌اند که نابرابری‌های اقتصادی مادامی که وضعیت محرومین در حد کفایت باشد، بلامانع

است. حتی اصل تفاوت راولز نیز زمانی که سود و منفعت افراد محروم با افزایش عایدات مرفهین جامعه افزایش یابد، برای نابرابری‌های اقتصادی ارزش اخلاقی قائل نیست. ولی در

نظریه عدالت اجتماعی، این نابرابری‌ها زمانی که مغایر با تضمین سطحی کافی از ابعاد نیک‌زیستی باشد، ناعادلانه تلقی می‌شود. اندازه‌گیری مصالح مفید مانند پول به طور

مستقل صورت نمی‌گیرد، بلکه معیارهایی نظیر اهداف افراد، میزان دارایی‌های دیگران و منابع کمیاب در کنار مقدار پول نقشی اساسی ایفا می‌کنند. از این رو دیده می‌شود که در بهره‌برداری‌های رقابت‌گونه از منابع، کسانی که به ظاهر منابع کافی دارند، در رقابتی ناعادلانه با مرفهین شکست می‌خورند. پس دانستن اینکه اساساً سطح کفایت چه اندازه است، مستلزم توجه به این نکته است که منابع تحت اختیار دیگران چه مقدار است؟ در این صورت وقتی منابع قابل‌دسترس برای محرومان کاهش یابد، استاندارد زندگی بی‌هیچ قید و شرطی کاهش چشم‌گیری خواهد داشت. بر این اساس، شیب تند توزیع درآمد، مغایر با اهداف و الزامات کفایت نیک‌زیستی است. نابرابری نسبی یا افزایش فاصله میان ثروتمندان و فقرا، سطح کفایت نیک‌زیستی ازجمله سلامتی یا بسط توانایی در خردورزی را تضعیف می‌کند. روشن است که استاندارد کفایت نیک‌زیستی نسبت به کفایت منابع در این‌گونه موارد استاندارد قوی‌تری است.

ویژگی دیگر سطح کفایت نیک‌زیستی در این است که استانداردهای حداقلی آن جدای از شرایط اجتماعی خاص و شرایط زمینه‌ای تعریف نمی‌شود. برای عملکرد درست در جامعه معاصر، انسان باید بتواند بخواند و بنویسد، با مبانی ریاضیات آشنا باشد، اطلاعاتی درباره موضوعاتی نظیر فرصت‌های شغلی، امکانات پزشکی، سرویس‌های حمل‌ونقل، پیش‌بینی‌های هواشناسی و نظایر آن داشته باشد، بداند چگونه حقوق قانونی خود را در ارتباط با پلیس، مدرسه کودکان و غیره مطالبه کند و توجه داشته باشد که با پیچیده‌تر شدن جامعه، تقاضای زندگی موفق نیز افزایش یافته‌است. ولی از سوی دیگر شرایط زمینه‌ای نیز به ما می‌گوید که تمام ناکامی‌ها در حمایت از ابعاد اصلی نیک‌زیستی،

بی‌عدالتی محسوب نمی‌شود. برای مثال زمانی که بسیاری از مبتلایان به ایدز در سال‌های اولیه همه‌گیری و قبل از امکان توسعه درمان‌های موثر، جان خود را از دست دادند، گرچه در آن زمان یک تراژدی انسانی صورت گرفت، ولی لزوماً این امر بی‌عدالتی محسوب نمی‌شد. در چنین شرایطی، افزایش میزان مرگ‌ومیر،

پایه‌گذار نابرابری‌ها نبود، چرا که هیچ ابزار فوری برای توجه به این موضوع مهم وجود نداشت.

می‌توان به ویژگی دیگری در دیدگاه کفایت نیک‌زیستی اشاره کرد و آن، تفاوت در حد کفایت هر بعد از ابعاد نیک‌زیستی است. کفایت نیک‌زیستی برخلاف الزامات نظریه کفایت و نظریه مساوات‌طلبی صرف که به دنبال تدابیر اقتصادی مانند ثروت و درآمدند، تأکید بر کفایت هر بعد از ابعاد نیک‌زیستی دارد و قطعاً چنین حد کفایتی نسبی است. برای مثال بعد سلامتی افراد، با توجه به بدی شرایطی که برخی، اما نه همه مردم، در آن زندگی می‌کنند، مورد قضاوت قرار می‌گیرد. از این رو در چنین مواردی واقعیت‌هایی که درخصوص تفاوت‌ها یا

نابرابری‌ها مطرح می‌شود، از لحاظ اخلاقی اطلاعاتی مناسب محسوب می‌شوند. این که برخی از لحاظ سلامتی شرایط بدی را سپری می‌کنند، ضرورتاً بی‌عدالتی نیست، بلکه نابرابری‌ها در حوزه سلامت وقتی بی‌عدالتی انگاشته می‌شوند که پیامدهای اجتناب‌ناپذیری به همراه داشته باشند. برخلاف روزهای اولیه شیوع بیماری ایدز، در شرایط اجتماعی فعلی،

بیشتر مرگ‌ومیرهای ناشی از ایدز صرفاً یک تراژدی نیستند؛ بلکه بی‌عدالتی نیز محسوب می‌شوند. پس کفایت در سلامتی در ارتباط با آن چیزی است که به لحاظ فنی با توجه به کیفیت زندگی امکان دسترسی به آن وجود دارد. از این رو، نابرابری‌های بعضاً قابل‌ملاحظه در حوزه سلامت، هم در محدوده ملی و هم در سطح جهانی، می‌تواند از لحاظ عدالت معنادار و قابل‌دفاع باشد. اگر نابرابری‌ها به طور گسترده نتیجه عواملی باشد که نه قابل‌پیش‌بینی‌اند و نه قابل‌درمان، یا این نابرابری‌ها تنها در میان بزرگ‌سالانی وجود داشته باشد که تا حد زیادی نتیجه انتخاب‌های شخصی خود آنان است، در این صورت نابرابری در سلامتی ممکن است خیلی در دسرساز نباشد. برای مثال اگرچه امید

به زندگی مردان امریکایی کمتر از زنان امریکایی است، اما دلایل خاصی برای کفایت عمر در مردان امریکایی وجود دارد. نکته این نیست که نباید نگران امید به زندگی مردان باشیم، بلکه می‌خواهیم بگوییم چنین تفاوت‌هایی اساساً دلالت بر این ندارد که مردان از طول عمر کافی برخوردار نیستند.

اگرچه سطح کفایت هر بعد از ابعاد نیک‌زیستی بر اساس آنچه گفته شد، از لحاظ فنی امکان‌پذیر است، ولی باز هم مرزهای دقیقی که شاخص سطح کفایت در وضعیت‌های سلامتی باشند، از ثبات لازم برخوردار نخواهند بود. در جهانی که زندگی می‌کنیم، نمونه‌های روشنی وجود دارند که در آن‌ها جمعیت‌ها یا زیرگروه‌های آن‌ها از لحاظ سلامتی، زیر سطح کفایت به سر می‌برند. با این که نابرابری‌های زیادی در سلامت کودکان میان ملل ثروتمند و فقیر جهان وجود دارد، ولی حتی بسیاری از کودکانی که در کشورهای ثروتمند زندگی می‌کنند، امکان دستیابی به سطح کافی از سلامتی را ندارند. به عبارت دیگر بیشتر این کودکان در اوج ثروت و فراوانی، در فقر به سر می‌برند. آنان احتمالاً بیشتر

مسمومیت را تجربه می‌کنند، در برابر بیماری‌ها مصونیت کمتری دارند، بیشتر چاق می‌شوند و در نتیجه بیشتر در معرض دیابت و بیماری قلبی قرار می‌گیرند. هم‌چنین شیوع آسم و وضعیت‌های پیچیده مرتبط با آن، بستری‌شدن در بیمارستان و کاهش دائمی توانایی شش‌ها در این کودکان بیشتر است. درست است که کفایت بعد سلامت که بعد مهمی از ابعاد

شش‌گانه نیک‌زیستی است در تمامی مراحل زندگی اهمیت یکسانی دارد، ولی اهمیت آن در سنین پایین‌تر نمود بیشتری پیدا می‌کند، زیرا از این طریق می‌توان چشم‌اندازهای کفایت سلامتی را در طول زندگی تضمین کرد.

البته نظریه کفایت در تمامی ابعاد نیک‌زیستی مغایر با نظریه برابری نیست. برای مثال می‌توان به تفاوت سیستماتیک در توانایی‌های افراد برای احترام به خود و دیگران و مورد احترام واقع شدن توسط سایرین اشاره کرد. قطعاً این بعد از ابعاد نیک‌زیستی نشأت گرفته از رویکرد برابری است. نابرابری در حمایت از امنیت فردی، یا تفاوت‌های نظام‌مند در توانایی در خصوص ارتقاء دلبستگی‌های مهم فردی نیز از لحاظ اخلاقی در رویکرد کفایت قابل دفاع نیست. اما می‌توان ابعادی از نیک‌زیستی را شناسایی کرد که نظریه کفایت را پوشش می‌دهند. برای مثال خودفرمان‌روایی افراد تا حد زیادی به نحوه زندگی آنان بستگی دارد و نابرابری در آن ناعادلانه نیست.

نقش «عوامل تعیین‌کننده اجتماعی»^۴ در ابعاد نیک‌زیستی

الگوهای توزیع اقتصادی قطعاً عامل مهمی برای ارتقاء هر یک از ابعاد نیک‌زیستی محسوب می‌شوند، ولی نباید از نظر دور داشت که عواملی دیگر نظیر عوامل اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، تأثیر عمیق و نافذی روی ارتقاء هر یک از این ابعاد دارند. اتفاقات محیطی و شغلی، سیاست‌گذاری‌های حوزه کشاورزی، سیستم عدالت کیفری، تأسیسات زیربنایی بخش آب و بهداشت و سایر فاکتورهای دیگر می‌توانند تأثیر مشابهی روی ابعاد نیک‌زیستی به‌ویژه بعد سلامت داشته باشند. تأثیر عوامل می‌تواند به صورت منفرد و یا ترکیبی بررسی شود. حالت اول را می‌توان در کشورهای مشاهده کرد که شرایط اقتصادی مناسبی ندارند و از این رو پیش‌گیری‌های اولیه نظیر واکسیناسیون عمومی در برنامه سلامتی آن‌ها دیده نمی‌شود. اما در حالت‌های ترکیبی، تداخل عوامل اجتماعی می‌تواند اثرات نامطلوب را تشدید و شرایط اصلاح آن‌ها را سخت‌تر کند. برای مثال در

صورتی که شرایط محیطی برای فعالیت ژن‌های سرطان‌زا مساعد باشد، افراد واجد این ژن‌ها بیشتر از افراد عادی مستعد ابتلا به سرطان خواهند بود و اگر به مراقبت پزشکی کافی و به‌موقع دسترسی نداشته باشند، تشخیص و درمان بیماری آن‌ها با تأخیر صورت پذیرفته و سیر بیماری طولانی‌تر و سخت‌تر خواهد شد. زمانی که بعد خاصی از ابعاد نیک‌زیستی تحت تأثیر عوامل اجتماعی متعدد قرار می‌گیرد، مسلماً فوریت مباحث اخلاقی افزایش می‌یابد، چرا که سبب ایجاد مجموعه‌ای از نابرابری‌هایی می‌شود که به طور نظام‌مندی افزایش نتایج نامطلوب را در پی دارد.

با این حال حالت دیگری وجود دارد که در آن، هر عامل اجتماعی نظیر توزیع درآمد یا ثروت یا حتی عدم دسترسی به مراقبت‌های سلامتی، بیشتر از یک بعد از ابعاد نیک‌زیستی را تحت تأثیر قرار می‌دهد و باعث می‌شود افراد به زیر سطح کفایت سقوط کنند. و در نهایت می‌توان حالتی را فرض کرد که عوامل اجتماعی متعددی با تأثیرات عمیق و نافذ روی مجموعه‌ای از ابعاد

نیک‌زیستی، مشکل‌آفرین شوند. مثال تأثیرگذار عوامل تعیین‌کننده متعدد اجتماعی در ابعاد مختلف نیک‌زیستی را می‌توان در نظریه مصالح برتر^{۱۰} مشاهده کرد. وقتی نظارت انحصاری روی مصالح برتر اعمال شود، در واقع تمام مصالح ارزشمند اجتماع تحت کنترل قرار می‌گیرند. نیروی بدنی، شهرت، فعالیت مذهبی یا سیاسی، دارایی غیرمنقول و سرمایه و دانش فنی هر کدام در دوره‌های مختلف تاریخی جزو مصالح برتر بوده‌اند و گروهی از مردان و زنانی که بر هر کدام از آن‌ها تسلط داشته‌اند نسبت به سایرین در موقعیت ممتازی قرار می‌گرفتند و زمانی که فردی تمامی این مصالح را داشت، در واقع صاحب همه‌چیز بود. در این حالت نابرابری در مصالحی که شاخص اصلی اجتماعی از یک بعد نیک‌زیستی محسوب می‌شوند، اساساً می‌توانند شرایط اجتماعی را به گونه‌ای رقم زنند که برخی افراد در چندین بعد از ابعاد نیک‌زیستی به زیر سطح کفایت برسند. اختلاف در قدرت سیاسی و جایگاه و شأن اجتماعی، ناشی از نابرابری‌های طبیعی از قبیل سن، سلامتی، قدرت بدنی، بلوغ

^{۱۰} Dominant Goods

فکری و روانی است. گرچه ثروت می‌تواند آخرین موردی باشد که باعث ایجاد اختلاف و نابرابری شود، ولی نباید فراموش کرد که ثروت ارزشمندترین فاکتور در تأمین نیک‌زیستی و ساده‌ترین راه برای برقراری ارتباط است و می‌تواند به آسانی برای به تصرف در آوردن سایر موارد مورد استفاده قرار گیرد. افرادی که ثروت‌های کلان را کنترل می‌کنند، بر فرآیندهای سیاسی نیز نظارت خواهند داشت و از این رو تصمیم‌گیری درخصوص حمایت از سلامت و آموزش عمومی نیز به دست این عده خواهد افتاد و نهایتاً به واسطه عوامل اجتماعی تعیین‌کننده متعدد، بخشی از جامعه از لحاظ سلامتی و توسعه توانایی‌های خردورزی به زیر سطح کفایت خواهند رسید.

با وجود این، عدالت خواستار توجه به تمام ابعاد نیک‌زیستی است. ولی باید به جای تعیین پیشینی عوامل تعیین‌کننده اجتماعی و تمرکز نظری بر برطرف کردن نابرابری‌های اجتماعی، به تأثیرات متقابل عوامل اجتماعی بر ابعاد نیک‌زیستی توجه کرد. باید به این سؤال پاسخ داد که کدام نابرابری‌ها اهمیت بیشتری دارند و چگونه باید تأثیرگذاری وسیع‌تر آن‌ها را بر ابعاد مختلف و نه فقط بر روی بعد خاصی از نیک‌زیستی بررسی کرد. باید به رفع نابرابری‌هایی اولویت دهیم که نتایج بالقوه نامطلوبی روی بیشتر ابعاد نیک‌زیستی دارند. خلاصه اینکه هیچ الگوریتم ساده‌ای برای حل این مشکل وجود ندارد اما می‌توان به دستورالعمل‌هایی اخلاقی دست یافت که آگاهی

و شعور نسبت به چگونگی تأثیر متقابل ابعاد مختلف نیک‌زیستی و عوامل تعیین‌کننده اجتماعی را توسعه دهند.